

هزار آدمی که ده‌ها سال است در یک باریکه حدوداً هشت در چهل - پنجاه کیلومتری محاصره و زندانی و تحریم شده‌اند از مرگ دسته جمعی می‌ترسند؟! خط زمانی داستان را چرا این قدر عقب و جلو می‌کنی؟ یعنی واقعاً مفهوم صد رایی زمان را قبول داری؟! ایک جور کیفیتی از ذهن ما که جهان را قابل فهم و تعقل پذیر می‌کند... جرات داری زمان را در سرزمین‌های اشغالی هم از مرزهای سال ۱۹۶۷ تا سال ۱۹۴۷ تا... یا از طنظوره تا کافر قاسم و... عقب و جلو کنی و به مخاطب نشان بدهی؟! اگر متوجه شده‌ای «امکان وجود عالمی وجود دارد... که در آن زمان می‌تواند مثل مکان عقب و جلو بوالا و پایین شود» (یعنی هر مقطع عمر ما ابدی می‌شود!) خیال می‌کنی این همه جنایت مشمول گذشت زمان و فراموشی می‌شود؟! جرات داری یک سکناس از دانشگاه نوار غزه هم به تصویر بکشی؟! این جوان‌هایی که در اوج محاصره و تحریم زمینی و دریایی و هوایی، تمام سرویس‌های اطلاعاتی جهان را شکست دادند، کار بزرگ‌تری کرده‌اند، یا نوابغی که رئیس پنتاگون مثل گوسفند ریخت‌شان در آلاموس؟! (و گفت تا بمب اتم نساخته‌اید، حق خروج از این پروژه را ندارید!) رابطه دانشمند و سیاستمدار در حماس بهتر است یا تشکیلات خودگردان؟! راستی چرا یک اینشتین و تسلا در کل نظام سیاسی امریکا و انگلیس و فرانسه و... پیدا نمی‌شود؟! کدام اوپنهایم‌ریا‌های زنجری در نظام‌های سرمایه‌داری پیدا می‌شود که مثل برده در آزمایشگاه‌های شرکت‌های بزرگ و صنایع نظامی خرید و فروش

نشود؟! کدام متخصص نابغه‌ای خودش پیشگام نمی‌شود که خودش را به قیمت بالاتری به شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری بفروشد؟!

یک «شهید تهرانی مقدم» در کل تاریخ توسعه و تکنولوژی خودتان سراغ دارید که هم دانشمند باشد و هم مهندس و هم سردار؟! باز هم تمام اینها به کنار، یک بار شده از پدر و مادرت بپرسی این چه اسمی است که روی یک نابغه سینمایی می‌گذارید؟! نه... مثل اینکه یا زود، یا زیادی منفجر شدیم! خلاصه بناست همین فیلم اوپنهایم را نقد و بررسی کنیم... اگر شد... به فرض اگران در نوار غزه. اما قول نمی‌دهیم موفق شویم. چون می‌بینیم که نوشته‌هایمان دارد تبدیل به مرثیه می‌شود. عزاداری برای حجم حرفه‌هایی که دارد خفه‌مان می‌کند... (سرعت مطالعه خود را کاهش داده و باندنده سنگین فکرن کنید.)

۳: در فلسفه دکارتی ذهن و عامل شناسا در یک دیالکتیک و دوگانگی با عینیت جهان قرار دارد. در گفت و گوهای دکارتی هر یک از حریفان سعی می‌کند دیگری را تبدیل به سوژه و موضوع شناسایی خود کند. یعنی من ذهنی هستم که ابتدا تو را می‌شناسم و سپس بر تو احاطه و تسلط پیدا می‌کنم. مثلاً شرق شناسی می‌کنم. و بعد از اینکه بشناسم تعریف خواهد کرد.

همانگونه که بر جهان احاطه و تسلط یافته و آن را می‌شناسم، تعریف می‌کنم، و سپس در صورت نیاز تغییر می‌دهم. ۳۰۰ سال هندوستان را غارت می‌کنم و هنوز کسر بودجه دارم. به این ترتیب، در گفت و گو نیز می‌توانم تو را تعریف یا تحریف کنم و تغییر دهم. دیگری نیز متقابلاً وارد همین دیالکتیک شیطنی مانند می‌شود. اما گفت و گو حقیقی می‌تواند جدی‌تر و مخاطره‌آمیزتر از دیالوگ دکارتی شود.

در گفت و گویی حقیقی مسأله خوردن یا خورده شدن است! در جنگ‌های نظامی آدم‌ها کشته می‌شوند. در جدال‌ها و گفت و گوهای فکری آدم‌ها نابود! در فلسفه کانتی معلوم نیست ذهنمان در مغزمان است، یا مغزمان در ذهنمان؟ در فلسفه نعمت‌الله سعیدی سونامی تجلی آدم را خفه می‌کند...

اولین پیامی که ما با ورود به جهان به جهان ارسال می‌کنیم گریه کردن است. البته اگر لگد زدن به شکم مادر را به حساب نیاوریم! چون در این صورت نمی‌توانیم مشخص کنیم کی به جهان وارد شده‌ایم. وقتی با یک تقسیم میوزوراد یکی از تخمدان‌های مادر شده‌ایم، یا وقتی با همین تقسیم وارد صلب پدر؟! از اینجا به بعد فقط با یک سری از فرمول‌های ژنتیکی خاص در کروموزوم‌ها و نردبان‌های «دی ان ای» مواجه هستیم که در طول میلیاردها سال به تدریج تغییر کرده است. یا یک سری از اتم‌ها و مولکول‌ها که تا یک ابر ستاره قدیمی قابل پیگیری است.



آخرین خبری که همین الان به دستمان رسید: رسانه انگلیسی رویترز (احتمالاً مابین اخباری که جنایات حماس در اسرائیل را بازتاب می‌دهد) در بیانیه‌ای رسمی خبر کشته شدن خبرنگار خود را تأیید کرد. اما هیچ اشاره‌ای به هدف قرار گرفتن آن مرحوم توسط اسرائیل نکرد. با رسم شکل توضیح بدهید این دیگر یعنی چه؟!

